



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله چهارم: بررسی شمول خطابات شفاهیه نسبت به غائبین مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۴۳
و معدومین - کلام امام خمینی
سال سیزدهم
جلسه: ۷۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که آیا خطابات شفاهیه شامل غیر حاضرین می شود یا خیر؟ یعنی آن ادله ای که احکام را بیان کرده، آیا شامل کسانی که در مجلس مخاطب حضور ندارند یا در زمان صدور خطاب موجود نبودند می شود یا خیر؟ کلام محقق خراسانی را بیان کردیم و اشکالی که متوجه آن بود نیز بیان شد. نتیجه آن اشکال این بود که هیچ یک از وجوه سه گانه ای که ایشان ذکر کردند نمی تواند محل نزاع باشد و هر یک مبتلا به یک اشکالی است، لذا برخی محل نزاع را به گونه دیگری بیان کردند.

کلام امام خمینی

امام خمینی می فرماید حق آن است که محل نزاع را این قرار دهیم که آیا ادله احکام چنانچه بخواهند معدومین را شامل شوند، مستلزم توجه تکلیف و خطاب به معدومین هست یا اینکه این ادله با آنکه مفادشان عام است و غائبین و معدومین را شامل می شود، مستلزم توجه تکلیف و خطاب به معدومین نیست. این سخن باید توضیح داده شود که مقصود چیست؟ فقط یک نکته ای را باید توجه کرد که طبق این بیان نزاع اختصاص به ادله مشتمل بر ادات خطاب ندارد، یعنی علاوه بر خطابات که مثلاً با «یا ایها الذین آمنوا» آغاز شده، دسته دیگر خطابات را که مشتمل بر ادات ندا و خطاب نیست، نیز در بر می گیرد، مثل «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ» یا «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ»، اینها مصدر به الفاظ و ادات خطاب و ندا نیستند. این بر خلاف نظر بعضی از بزرگان مثل شیخ انصاری است که تصریح کردند که قسم دوم از محل نزاع خارج است و ما در مورد ادله ای که ادات ندا و خطاب بر سر آن آمده بحث می کنیم که آیا شامل غائبین و معدومین می شود یا خیر؟ و الا دسته دیگر، کسی در شمول آنها نسبت به غائبین و معدومین تردید نکرده است. در حالی که به نظر امام خمینی محل نزاع اعم است و هر دو دسته را در بر می گیرد. حال وقتی مسئله و مطلب توضیح داده شود و معلوم شود که این نزاع یک نزاع عقلی است آنگاه شمول نسبت به هر دو دسته خطاب معلوم می شود. این را فقط عرض کردم که از همین اول معلوم شود که نزاع عام است و هر دو دسته را در بر می گیرد و مختص یک دسته نیست.

حال تصویری که ایشان از محل نزاع ارائه کردند چیست و چه فرقی می کند با آن سه وجهی که محقق خراسانی فرمودند؟

مسئله امتناع توجه خطاب یا توجه تکلیف به معدوم همانطور که گفته شد یک امر روشنی است. در تصویر اول و دوم، محقق خراسانی فرمودند که بحثمان درباره توجه خطاب به غائبین و معدومین است، یا توجه تکلیف به معدومین و غائبین. آنجا فرمودند هر دو عقلاً ممتنع است و چیزی نیست که بخواهد در علم اصول از آن بحث شود. لذا در تصویری که امام خمینی از محل نزاع ارائه می‌دهند آن مطلب مفروغ‌عنه است که توجه خطاب و تکلیف به معدومین امکان ندارد و ممتنع است؛ پس بحث سر چیست؟

بحث در این است که اگر بگوییم ادله همانگونه که به دلالت مطابقی و مستقیماً مسلمانان زمان صدور را در بر می‌گرفت شامل ما هم می‌شود. (مثلاً «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ» یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» همانطوری که مسلمانان زمان صدور را شامل می‌شد، شامل ما هم می‌شود) آیا این مستلزم توجه آن خطاب و تکلیف به معدوم هست یا نیست؟ پس بحث در این است که اگر کسی گفت، آن ادله و آیات و روایات و خطابات همانطوری که مردم آن زمان را شامل می‌شد، شامل ما هم می‌شود، آیا این مستلزم توجه خطاب و تکلیف به معدوم است یا چنین استلزامی نیست؟ یعنی نزاع در استلزام است، نزاع در این است که آیا لازمه تعمیم آن ادله و شمولش نسبت به معدومین، آن است که تکلیف متوجه معدوم شده باشد تا ممتنع باشد یا نه چنین استلزامی ندارد؟ بنابراین نزاع در ملازمه و عدم ملازمه است.

حال ممکن است شما بگویید چگونه ممکن است خطابی که آن زمان صادر شده و با «یا ایها الذین آمنوا» یک تکلیفی را متوجه مردم آن زمان کرده، شامل ما که در آن زمان نبودیم، می‌شود؟

ممکن است بگوییم آنهایی که در آن زمان بودند به عنوان اینکه مخاطب بودند قطعاً شامل آنها شده، اما شمول آنها نسبت به ما از راه قاعده اشتراک یا از راه اجماع یا از راه ضرورت، شامل ما هم می‌شود. پس شمول آن تکالیف معدومین را یا ممکن است به ضمیمه کردن چیزی در کنار تخاطب باشد، یعنی می‌پذیریم خود آن آیه شامل ما نمی‌شده، زیرا خطاب دارد و خطاب منحصر به کسانی است که در مجلس تخاطب حاضرند، اما ما از راه قاعده اشتراک و اجماع ثابت می‌کنیم که آن تکلیف شامل ما هم هست. یک وقت هم ممکن است بگوییم این ادله، همانطور که شامل آن مردم بوده، شامل ما هم می‌شود.

پس معلوم می‌شود که نزاع در این نیست که آیا تکلیف و خطاب متوجه معدومین شده است یا نه؟ زیرا گفتیم این ممتنع است، محقق خراسانی گفتند این امتناع دارد و روشن است که خطاب و تکلیف نمی‌تواند متوجه معدومین و غائبین شود، احتمال اول و دوم که نمی‌تواند به عنوان محل نزاع مطرح شود، پس اینجا می‌خواهیم ببینیم آیا اگر گفتیم آن خطابات و ادله شامل غیر حاضرین در مجلس تخاطب شود یا بالاشتراک یا بالاجماع یا به نحو دیگری آیا لازمه‌اش این است که تکلیف و خطاب متوجه معدومین شده باشد یعنی سر از یک امر ممتنع و محال در آورد یا چنین استلزامی ندارد؟

البته این ثمره هم دارد اگر این خطابات به نحو مستقیم شامل ما شود، قهراً همانطوری که اگر مردم آن زمان از آن خطابات چیزی را می‌فهمیدند برایشان حجت بود، برای ما همه که در آن زمان نبودیم و الان آنها را می‌بینیم و چیزی از آنها می‌فهمیم برای ما حجیت دارد، فرقی نمی‌کند زیرا این دلیل و خطاب شامل همه شده است، اما اگر گفته شود اختصاص به موجودین در زمان خطاب داشته، چه بسا ادعا شود که فقط برای مخاطبین حجت است.

پس اگر گفتیم آن خطابات و آن ادله مستقیماً شامل ما هم می‌شود، هرچه بفهمیم برای ما حجت است، اما اگر گفتیم این خطابات مختص به مردم آن زمان بوده و ما باید از راه قاعده اشتراک و اجماع تکالیف آنها را برای خودمان ثابت کنیم، طبیعتاً اینجا مسئله

متفاوت می‌شود، چون ممکن است کسی بگوید حجیت ظواهر مختص به مخاطبین بوده و مردم آن زمان یک فهمی از این ادله و خطابت داشتند، بنابراین ما باید ببینیم آنچه که برای آنها ثابت بوده چه بوده که بعد بتوانیم اشتراک خودمان را با آنها در آن امر ثابت کنیم. لذا دیگر فهم ما و اینکه ما چه بفهمیم اعتبار ندارد، باید ببینیم برای آنها چه ثابت شده تا آن را برای خودمان ثابت کنیم. پس اینکه خطاب مستقیماً شامل ما شود و تکلیف برای ما به واسطه همان دلیل، مستقیم ثابت شود یا اینکه ما از راه قاعده اشتراک و اجماع و امثال آنها بخواهیم تکلیف را ثابت کنیم، اینها با هم متفاوت است و نتیجه و ثمره‌اش فرق می‌کند.

به هر حال امام خمینی می‌فرماید این یک نزاع عقلی است چون درباره استلزام است.^۱ آنگاه اگر سخن در استلزام باشد، دیگر اختصاص به خطابات شفاهی ندارد. یعنی منحصر در مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نیست، بلکه قسم دوم ادله را هم در بر می‌گیرد.

پس از آنکه محل نزاع به درستی تبیین و تنقیح شد، حال می‌خواهیم وارد بحث شویم که ببینیم مقتضای تحقیق در اینجا چیست؟ اگر ما محل نزاع را این مطلب قرار دهیم دیگر یک نزاع لغوی و ادبی نیست، لذا تفاوتش با آن وجه سوم و احتمال سومی که محقق خراسانی گفتند کاملاً روشن و آشکار است، زیرا طبق آن احتمال این الفاظ و ادله از یک طرف مشتمل بر حرف ندا و خطاب‌اند که این خطاب را مخصوص حاضرین می‌کند و از یک طرف متعلق این ادات مثل «الذین امنوا» است که همه مؤمنان را تا روز قیامت شامل می‌شود و در تنافی بین این دو ظهور سخن در این است که کدام یک را قرینه بر تصرف دیگری بگیریم که این می‌شود یک نزاع ادبی و لغوی. لذا این احتمال با آنچه که از امام خمینی کاملاً متفاوت است.

بنابراین تفاوت بیان امام خمینی با محقق خراسانی بنابر هر سه وجه روشن شد و معلوم گردید که نزاع یک نزاع عقلی است آن هم به غیر احتمال اول و دوم؛ نزاع ادبی و لغوی هم نیست (غیر از احتمال سوم) و اختصاص به خطباتی که با «یا» و ادات ندا و خطاب شروع شده‌اند ندارد، بلکه هر دو دسته خطابات را در بر می‌گیرد.

حال باید دید در این نزاع حق کدام است؟ بالاخره آیا خطابات بر فرض شمول نسبت به غائبین و حاضرین مستلزم آن امر محال است یا خیر؟

بینا ترین چشم و شنوا ترین گوش

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ وَ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكَيرَ وَ انْتَفَعَ بِهِ» بینا ترین چشم‌ها و دیدگان آن دیده و چشمی است که نگاهش تنها متوجه به خیر و خوبی باشد. یعنی در بررسی‌ها و دیدن‌ها و توجه به امور، حالا چه دیدن ظاهری با چشم ظاهری و چه توجه قلبی، فقط متوجه خیر باشد و نگاهش را به خیر بدوزد. آنچه که انسان با چشم ظاهری می‌بیند ممکن است در لحظاتی ولو به صورت اتفاقی خیر نباشد. حال از دیدن یک نامحرم گرفته تا چیزهای دیگری که می‌تواند به عنوان معصیت تلقی شود. فرق است بین نگاه اتفاقی و بین خیره شدن، فرق است بین نگاه تصادفی و بین چشم دوختن، اینکه حضرت تعبیر «نفذ» را به کار برده «ما نفذ فی الخیر مذهب» یعنی نفوذش و خیره شدن و توقفش در خیر باشد. اگر چشمی به این عادت کند، اگر روش و منش یک چشمی این باشد که فقط به خوبی‌ها چشم بدوزد، یک بار بزرگی از دوش دل و قلبش برداشته. بالاخره اگر چشم جز خوبی نبیند، قطعاً صفحه دل او نیز جز خوبی بر او نقش نمی‌بندد، اگر چشم ظاهری

^۱ مناهج، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

از شرور اجتناب کند، این در اصلاح و پاک سازی افکار و اندیشه‌ها و قلب و دل انسان بسیار مؤثر است «ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر مذهب» اصلا سلوکش این باشد، روشش این باشد، بیناترین چشم آن چشمی است که عادتش و مذهبش و سلوکش و روشش چشم دوختن به خوبی‌ها باشد.

«أَسْمَعِ الْأَسْمَاعِ» شنواترین گوش، آن گوش است که پند و اندرز و یاد آوری را بشنود و از آن بهره بگیرد، این شنواترین گوش است، ممکن است کسی چشمش از نظر یک طبیب متخصص چشم، خیلی هم قوی باشد، تا دوردست‌ها را هم ببیند، یا گوش کسی بسیار قوی باشد و صداهای بسیار ضعیف را هم بشنود، اما با این منطق شنواترین گوش آن گوش است که از پند و اندرزها بهره بگیرد و آنها را مورد عمل قرار دهد.

قوی‌ترین گوش یعنی شنواترین گوش، همانطور که قوی‌ترین چشم یعنی بیناترین؛ قوت و قدرت اعضاء به کار کرد ذاتی آنهاست. چشم کارکردش دیدن است و گوش کارکردش شنیدن است، طبیعتا قوی‌ترین چشم بیناترین است، قوی‌ترین گوش شنواترین است ولی این شنوایی یا بینایی نه به آن است که انسان فقط محسوسات پیرامونش را ببیند یا صداهایی را بشنود، بیناترین چشم آن چشمی است که به خوبی‌ها معطوف شود و شنواترین گوش آن گوش است که پند و اندرز را بشنود و از آن بهره برد.

حضرت دو کار و دو مرحله برای گوش تصویر می‌کنند «ما وعی التذکیر» یعنی یادآوری و تذکار و اندرز را بگیرد، بپذیرد و بشنود و از آن منتفع شود، حال این پند و اندرز، پند و اندرز خداوند، انبیاء، اولیاءالهی و همه آنهاست که به انسان یاد آوری می‌کنند که هست و چه هست و از کجا آمده و به کجا می‌رود، این شنواترین گوش است و مهم آن است که انسان به آنچه که می‌شنود عمل کند، ممکن است کسی مطلبی را از این گوش بشنود و به قول مردم از آن گوش در کند، این فایده ندارد، انتفا مهم است بهره بردن اهمیت دارد. لذا باید سعی کنیم که چشممان را بیناترین چشم قرار دهیم، چشم دلمان را فقط به سوی خوبی‌ها معطوف کنیم، دل را از شرور پاک کنیم، توجه قلب و روح فقط به خیر باشد، و گوشمان را شنواترین گوش قرار دهیم از پند و اندرزها بهره بگیریم که اگر از چنین چشم و گوش بهره ببریم و دارای چنین چشم و گوش باشیم قطعاً در دنیا و آخرت سعادت‌مند خواهیم بود.

«والحمد لله رب العالمین»